

بررسی مفهوم «خليفة اللهی» انسان در آیه خلافت (آیه ۳۰ سوره بقره)



دکتر علیرضا کاوند^۱

چکیده

در این مقاله سعی بر آن است تا مفهوم واژه «خليفة» در آیه ۳۰ سوره بقره مورد بررسی قرار گیرد. در این آیه، مراد از «خليفة» حضرت آدم(ع) و ذریه او و مقصود از خلافت، خلافت و نمایندگی آدم(ع) و یا فرزندان او از خداوند است؛ اندیشمندان اسلامی معتقدند که خداوند خواسته است روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان باشد؛ خواست او این بوده است که تمامی زمین و نعمت‌هایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد تا در جهت کمال از آن بهره برد. خلافت الهی درجات گوناگونی دارد که بالاترین درجه آن همان «انسان کامل» است که انبیاء و ائمه در این رتبه‌اند. در میان دارندگان مقام «انسان کامل» برخی مصداق کامل و برخی مصداق اکمل و اتم هستند که حضرت محمد(ص) مصداق اکمل انسان کامل است و پس از او ائمه(ع) هستند؛ دیگر انبیای الهی، مصداق کامل مقام «انسان کامل» هستند. **کلید واژه‌ها:** قرآن، خلافت، آدم، خليفة الله، آیه

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (دانشکده علوم قرآنی ملایر)
نشانی الکترونیکی: kavand@quran.ac.ir

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۳/۲۴

* تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۹/۲

مقدمه

مفهوم «خلافت» در قرآن یکی از مفاهیم مهم فرهنگ اسلام است؛ چرا که خداوند سبحان جهت هدایت و رهبری انسان‌ها در هر عصری پیامبری بر می‌گزیند تا به مثابه خلیفه الهی باشد که بندگان را در مسیر تعالی حرکت می‌دهد و آنان را - اگر طالب حق و حقیقت باشند- به سر منزل مقصود می‌رساند. موضوع خلافت الهی بیش از هر دین یا مذهب دیگر، مورد عنایت و توجه دین اسلام است؛ چرا که موضوع خلافت خداوند، پس از آدم (ع) و دیگر انبیای الهی در گذر سالیان متمادی، به عصر بعثت نبی مکرم اسلام محمد مصطفی، خاتم الأنبياء و المرسلین (ص) و پس از آن، به دوازده امام - که اوصیای برحق اویند- متصل می‌شود و اکنون نیز همچنان با نیابت ولی فقیه از دوازدهمین اختر تابناک ولایت، حضرت مهدی -عجل الله فرجه الشریف- در جریان است.

اهمیت و ضرورت

آیه خلافت از آیات عمده در مباحث انسان شناسی است و در بحث خلافت انسان در زمین مطالب جالبی را مطرح می‌نماید. این آیه جایگاه انسان را در نظام آفرینش و ارزش و رتبه او را بیان می‌کند. مفسران و صاحب نظران، ذیل این آیه به مطالب فراوانی اشاره کرده‌اند که از جمله می‌توان به چگونگی خلافت انسان در زمین، منشأ پیدایش انسان، جایگاه و فضیلت انسان نسبت به دیگر موجودات هستی و به عبارتی اشرف مخلوقات بودن انسان اشاره کرد. (طبرسی، ۷۴/۱؛ حویزی، ۵۱/۱؛ طباطبائی، ۱۱۶/۱؛ جوادی آملی، ۱۲۹/۶ - ۱۲۸؛ مصباح یزدی، ۳۶۲ - ۳۶۱؛ مکارم شیرازی، ۱۷۲/۱)

در این آیه، موضوع خلافت مطرح، ولی درباره «مستخلف عنه» سکوت شده است. به موجب این مسئله مفسران و صاحب نظران، در این موضوع با هم اختلاف نموده و دیدگاه‌های گوناگونی را در این باب بیان کرده‌اند؛ این آیه به نوعی از آیات مشکل و متشابه قرآن به شمار می‌رود. محققان و مفسران، پیرامون مراد از خلافت در این آیه، این که خلیفه چه کسی یا چه کسانی است، یا این که اعلام خداوند به ملائکه درباره جعل خلیفه چه حکمت و اقتضایی داشته و این که چطور فرشتگان به فساد و خونریزی خلیفه پی بردند، مطالب گوناگونی مطرح کرده‌اند. برخی، جریان نقل شده در این آیه و آیات بعد از آن را یک داستان نمادین و برخی نیز آن را واقعی می‌دانند. آنان که قائل به سمبولیک بودن این داستانند، اشخاص و افرادی را که در این داستان و قضیه حضور دارند، واقعی،

اما این رویداد را روی هم رفته غیر واقعی می‌دانند؛ چرا که گوینده این داستان در صد بیان حقایق معنوی می‌باشد. به عنوان نمونه شهید مطهری گوید: «قرآن داستان آدم را به صورت به اصطلاح سمبولیک طرح کرده است. منظوم این نیست که آدم که در قرآن آمده، نام شخص نیست؛ چون سمبول نوع انسان است - ابداً - قطعاً «آدم اول» یک فرد و یک شخص است و وجود عینی داشته است. منظوم این است که قرآن داستان آدم را از نظر سکونت در بهشت، اغوای شیطان، طمع، حسد، رانده شدن از بهشت، توبه و ... به صورت سمبولیک طرح کرده است. نتیجه‌ای که قرآن از این داستان می‌گیرد از نظر خلقت حیرت انگیز آدم نیست و در باب خداشناسی از این داستان هیچ گونه نتیجه‌گیری نمی‌کند، بلکه قرآن تنها از نظر مقام معنوی انسان و از نظر یک سلسله مسائل اخلاقی، داستان آدم را طرح می‌کند». (مطهری، ۱/ ۵۱۵ - ۵۱۴)

مفهوم‌شناسی «خليفة»

واژه خليفة کلیدی‌ترین واژه در آیه سی‌ام سوره بقره است. خلیل بن أحمد فراهیدی ذیل واژه «خَلَفَ» درباره لفظ «خليفة» گوید: خليفة کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند و جای او را می‌گیرد. (فراهیدی، ۱/ ۵۲۰).

راغب اصفهانی «خلافت» را به معنای نیابت و جانشینی گرفته و «خليفة» را همان جانشین دانسته است. (راغب اصفهانی، ۲۹۳)

ابن فارس معتقد است: «این واژه از «خاء»، «لام» و «فاء» تشکیل شده و سه اصل دارد: یکی از این سه اصل این است که یک چیز بعد از چیز دیگر آید و در جای آن قرار گیرد، اصل دوم معنایش ضد «قدام» [جلو] می‌باشد و اصل سوم به معنای «تغییر» و دگرگون شدن است. اصل اول «الخَلْف» است و به معنای چیزی است که پس از چیز دیگر می‌آید، مثلاً می‌گویند: «هو خَلْفٌ صدقٍ من أبیه» و یا «هو خَلْفٌ سوءٍ من أبیه» [او جانشین پدرش در راستی و درستی است، او جانشین پدرش در بدی و بدکرداری است]. (ابن فارس، ۱/ ۳۷۴)

ابن منظور ذیل واژه «خلف» می‌نگارد: «خَلَفَ فلانٌ فلاناً» یعنی فلانی جانشین فلانی شد. گفته می‌شود: «خَلَفَهُ فی قومه خلافةً»؛ یعنی او را در قومش به جای خود گماشت ... «الخليفة» کسی است که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند. جمع کلمه «خليفة»، «خلائف» است ... «خليفة» به معنای «خليف» است که جمع آن «خلفاء» می‌باشد... (ابن منظور، ۹/ ذیل ماده «خلف»)

جار الله زمخشری، برای معنای خلیفه تقریباً همان چیزی را آورده است که دیگر لغویان آورده‌اند. (زمخشری، ۱۱۹)

سعید شرتونی نیز ذیل عنوان «خلیفة» بیان می‌کند: ««خلیفة» کسی است که جانشین شخصی غیر از خودش گردد؛ خلیفه به معنای سلطان و پادشاه اعظم و بزرگ‌تر است و در شرع به امامی گفته می‌شود که پس از او و بالا دست او، امام دیگری از جنس مردان نیست. پس گفته می‌شود: «هذا خلیفة آخر» [این خلیفه دیگری است]». (شرتونی، ۱۲/ ۱۵۷)

طریحی نیز آیات و روایاتی را ذیل ریشه «خلف» مورد بحث و بررسی قرار داده و معنای هر کدام از اشتقاقات ریشه «خلف» را - با توجه به آیه و حدیثی که آن لفظ مشتق از «خلف» در آن به کار رفته - بیان نموده است. او ذیل عنوان «خلیفة» می‌نگارد: ««خلیفة» به معنای سلطان اعظم و پادشاه بسیار بزرگ مقام است... «خلیفة» کسی است که به جای شخص رونده می‌نشیند و مکان او را پر می‌کند، «هاء» در «خلیفة» برای مبالغه است و جمعش «خلفاء» می‌باشد» (طریحی، ۴۹ / ۵)

بنابر آنچه تا این جا بیان شد، «خلیفة» یعنی کسی که جای شخص دیگر می‌نشیند؛ و این چکیده تمام سخنانی است که تاکنون از اهل لغت و ادبیات عرب نقل شد. از سویی، با توجه به تعریف «سعید شرتونی» (شرتونی، ۱۲ / ۱۵۷) می‌توان دو معنا را برای «خلافت» در نظر گرفت که عبارتند از:

الف) «مستخلف» پس از «مستخلف عنه» جانشین او شود و دیگر «مستخلف» قدرت و سلطنتی نداشته باشد که آیات ذیل از این دست است:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى...» (اعراف، ۱۶۹)

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» (مریم، ۵۹)

ب) «مستخلف عنه» خلیفه را در مکان یا در عمل با خود قرار دهد یا این که به او تفویض کند که جانشینش باشد. پس در این جا حق سرپرستی و سلطنت برای «مستخلف عنه» بر خلیفه باقی است و اگر کوتاهی و کم‌روی از «خلیفة» سربزند یا کارایی «خلیفة» تمام شود، «مستخلف عنه» می‌تواند «خلیفة» را عزل کند.

از میان این دو معنا، قطعاً در آیه مورد بحث، معنای اول صادق نیست؛ چرا که اگر جعل خلیفه به معنای مذکور در بخش الف باشد، این با مسئله توحید ناسازگار است؛ چرا که اگر ولایت بر هستی و آفرینش إصالتاً از آن خداوند سبحان باشد، هیچ کس حتی به عنوان خلیفه نمی‌تواند در این ولایت با او شریک شود و شراکت او در این ولایت بالأصالة نیز

باشد. از آنجا که ولایت تکوینی و تشریحی أصالتاً از آن خداست و به صورت بالعرض و بالتبع و باواسطه به خلیفه خداوند منتقل می‌شود، پس لازمه این ولایت تکوینی و تشریحی داشتن قدرتی زوال‌ناپذیر و لم ینفک است و اگر قرار باشد این قدرت از خداوند سلب شود و به شخص جانشین خداوند منتقل شود، نقص خداوند حاصل می‌شود که این؛ یعنی خداوند ممکن الوجود است و از دایره واجب الوجود بودن خارج می‌باشد. پس امکان ندارد که خداوند به خلیفه‌اش قدرت خود را به گونه‌ای تفویض کند که قدرت، از دست خودش بیرون برود. خداوند پیوسته بر صفت «قادر» استوار و پابرجاست و از این رو معنای اول، در این آیه صدق نمی‌کند، ولی معنای دوم را می‌توان بر این آیه و لفظ «خلیفة» که در آن به کار رفته، بار نمود؛ چرا که با وجود تفویض قدرت، باز هم قدرت خداوند پابرجاست و هرآن می‌تواند خلیفه‌اش را از مقام خلافت عزل نماید.

محمدتقی مصباح یزدی در کتاب انسان شناسی سه مفهوم برای خلافت برمی‌شمارد که چکیده‌اش این است: «خلیفة» و «خلافت» هر دو از ریشه «خلف» است؛ «خلف» به معنای چیزی است که در پشت چیز دیگری قرار دارد. «خلیفة» و «خلافت» نیز به اعتبار ریشه‌شان به معنای «جانشین» و «جانشینی» هستند. جانشینی گاه در امور حسی به کار می‌رود، مثل «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ سُكُورًا» (فرقان، ۶۲)، گاه در امور اعتباری به کار می‌رود، مثل «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...» (ص، ۲۶) و گاه در امور حقیقی ماورای طبیعی به کار می‌رود، مثل خلافت آدم (ع) که در آیه ۳۰ سوره بقره مطرح شده است. در این جا مقصود، جانشینی از خداست و این جانشینی، به طور مطلق جانشینی اعتباری نیست، بلکه جانشینی تکوینی است». (مصباح یزدی، ۳۶۲ - ۳۶۱)

لفظ «خلیفة» در قرآن دو بار آمده است؛ لفظ «خلفاء» سه بار و لفظ «خلائف» چهار بار آمده که این دو، جمع «خلیفة» هستند.

همچنان که در بررسی معنای لغوی آمد، «خلیفة» بر وزن «فعیلة» است و جمعش خلائف می‌باشد، مثل «کریمه» و «کرائم». «خلفاء» نه جمع «خلیفة»، بلکه جمع «خلیف» است و در معنای «خلیفة» به سبب «تاء مبالغه» معنای زائدی است و نیز در مفهوم «خلائف» صفتی زائد و تأکیدی بیش‌تر نسبت به «خلفاء» می‌باشد.

دیدگاه‌ها

سه سؤال در این جا قابل طرح می‌باشد که در پی پاسخ به آن‌ها دیدگاه‌هایی در این

زمینه شکل گرفته است.

- مراد از «خلیفه» در این آیه چیست؟
- مراد از «خلافت» در این آیه چیست؟
- چگونه فرشتگان به خونریزی و فساد این خلیفه در زمین پی بردند؟

۱. مراد از «خلیفه»

الف) مراد از «خلیفه» در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰) آدم (ع) است.

مرحوم طبرسی می‌گوید: «در این که منظور از خلیفه حضرت آدم (ع) است شکی نیست...» (طبرسی، ۷۴/۱)

ب) مراد از «خلیفه» آدم (علیه السلام) و ذریه او هستند.

علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» ذیل آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره می‌گوید: «خلافت نامبرده اختصاصی به شخص آدم (ع) ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند.... دلیل و مؤید این عمومیت خلافت، آیه «إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ»: شما را پس از قوم نوح خلیفه‌ها کرد [اعراف، ۶۹] و آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»: سپس شما را خلیفه‌ها در زمین کردیم [یونس، ۱۴] و آیه «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»: و شما را خلیفه‌ها در زمین کند [نمل، ۶۲] می‌باشد...» (طباطبایی، ۱۱۶/۱). پس مراد از خلیفه در آیه، نوع انسانی است، گرچه در این آیه «خلیفه» به صورت مفرد آمده و به نظر می‌رسد که تنها بر آدم (ع) انطباق دارد، ولی خداوند نه فقط آدم، بلکه نوع انسان را برای خلافت اراده کرده است. ایشان می‌فرماید: «... خدای سبحان در پاسخ و رد پیشنهاد ملائکه مسئله فساد در زمین و خونریزی در آن را از خلیفه زمینی نفی نکرد و نفرمود که: نه! خلیفه‌ای که من در زمین می‌گذارم، خونریزی نخواهد کرد و فساد بر نمی‌انگیزد و از سویی نیز ادعای فرشتگان را [مبنی بر این که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم] انکار ننمود، بلکه آنان را در این ادعای خود تصدیق فرمود...» (طباطبایی، ۱۱۷/۱)

از این سخن بر می‌آید که منظور از خلیفه نوع انسان است؛ چرا که اگر فقط مراد از «خلیفه» آدم (ع) بود، آدم (ع) که پیامبر است و از پیامبر خدا فساد و خونریزی سر نمی‌زند، ملائکه این را می‌دانستند و آنچه بر ایشان سؤال برانگیز بوده، مسئله خلافت آدم (ع) و

فرزندان او است.

ج) مراد از «خلیفة»، فرزندان و ذریه آدم(ع) هستند، نه آدم(ع).

احتمال دیگر (به نظر نگارنده) این است که منظور از «خلیفة» فرزندان و نسل آدم(ع) باشد؛ چرا که اگر تصور کنیم آدم(ع) اولین انسان روی زمین بوده و پیش از او کسی نبوده است، بنابراین «خلیفة» باید جانشین آدم(ع) باشد که مراد از آن فرزندان و ذریه او می شود که نسل به نسل و پی در پی می آیند و در زمین گاه گاه مرتکب خونریزی و فساد می شوند، در حالی که حضرت آدم(ع) خود از این موارد ببری و پاک است.

د) مراد از «خلیفة»، آدم(ع) و همه انبیای دیگر هستند.

شیخ طنطاوی جوهری در تفسیرش ذیل آیه «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» می گوید: «خلیفة» در این جا آدم(ع) است، انبیای الهی نیز این گونه اند؛ چرا که آن ها در اداره و هدایت بندگان - به جهت دوری مراتب بندگان از فیض الهی - خلفای خداوندند. پس انبیاء، واسطه ای هستند تا پیام الهی را از خداوند حق دریافت دارند و آن را به بندگان برسانند، همچنان که غضروف، غذای استخوان را به او می رساند، در حالی که گوشت از رساندن این غذا به استخوان عاجز است؛ چرا که تعامل و ارتباط گوشت با استخوان دور و بعید است. (طنطاوی، ۹۲/۱)

از این رو آدم(ع) به عنوان یک نمونه از انبیای الهی مورد مثال الهی قرار گرفته است.

۲- مراد از «خلافت»

علما و مفسران در این که مستخلف عنه کیست و جانشینی این خلیفه از کیست، اختلاف کرده اند:

الف) منظور از خلافت آدم و یا فرزندانش جانشینی از پیشینیان است که قبل از حضرت آدم(ع) روی زمین زندگی می کرده اند. چون نسل پیشینیان از بین رفتند آفرینش مجدد انسان یا خلقت حضرت آدم(ع) شروع شد و از این جهت بود که خداوند آدم(ع) را خلیفه نامید؛ زیرا آدم(ع) جانشین آنان شد.

مراغی در تفسیرش گوید: «و إذ قال ربك»، یعنی برای قومت سخن خداوند به فرشتگان را بیان کن؛ خداوند فرمود: من آدم را به عنوان خلیفه و جانشین نوع دیگری [از موجودات] - که در زمین بودند و پس از آنکه در زمین فساد کردند و خون ریختند منقرض و نابود شدند - قرار داده ام، بنابراین آدم(ع) در مکان آن نوع موجودات به عنوان جانشینان خواهد بود. (مراغی، ۸۰/۱)

ب) مقصود از خلافت، خلافت و نمایندگی آدم (ع) و یا فرزندان او از خداوند است. آیت الله مکارم شیرازی می‌گوید: «بسیاری از محققان پذیرفته‌اند که منظور خلافت الهی و نمایندگی خداوند در زمین است؛ زیرا سوآلی که بعد، از این فرشتگان می‌کنند و می‌گویند نسل آدم ممکن است مبدأ فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم، متناسب همین معناست؛ چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نمی‌باشد». (مکارم شیرازی، ۱/۱۷۲)

آیت الله سبحانی نیز گوید: «مقصود، خلافت و نمایندگی آدم و یا فرزندان او از حضرت حق است و هدف این است که آدم مظهر اتم اسماء و صفات خدا باشد و این خلافت از جانب خدا برای عموم بشر است و مصداق اتم و أجلی آن، انبیاء و اولیای الهی هستند». (سبحانی، ۱۳۴)

ج) مراد از خلافت، جانشینی بنی‌آدم از یکدیگر است؛ یعنی انسان‌هایی می‌آیند و جانشین و جایگزین انسان‌های قبل می‌شوند.

در آیاتی متعدد به این مسئله اشاره شده است:

- «وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» (اعراف، ۶۹)

- «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ ... ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ» (یونس، ۱۳-۱۴)

- «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» (اعراف، ۱۶۹)

دیدگاه الف به اعتبار این که پیشینیان آدم چه کسانی بودند، به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱. آدم (ع) و فرزندان او جانشین فرشتگانی هستند که پیش از آدم (ع) در زمین اقامت داشته‌اند.

شیخ طوسی می‌گوید: «گروهی می‌گویند: خداوند تعالی آدم (ع) را خلیفه نامید؛ زیرا خداوند، آدم (ع) و ذریه او را جانشینان فرشتگان قرار داده است؛ چرا که فرشتگان ساکنان زمین بودند». (طوسی، ۱/۱۳۱)

از سویی آیه فوق و دو آیه ذیل نشان می‌دهد که فرشتگان، پیش از آدم خلق شده‌اند، بنابراین آدم و فرزندان او جانشین فرشتگانند:

- «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص، ۷۲ - ۷۱)

- «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر، ۲۹ - ۲۸)

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیرش می‌نویسد: «برخی گفته‌اند منظور از جانشینی آدم (ع) جانشینی فرشتگانی است که قبلاً در زمین زندگی می‌کرده‌اند». (مکارم شیرازی، ۱۷۲/۱)

شیخ ابوالفتوح رازی نیز در تفسیرش به این مطلب اشاره کرده است. هر چند اقوال دیگر را نیز نقل نموده است. (رازی، ۱۹۸/۱) مرحوم طبرسی نیز در تفسیرش این قول را آورده است. (طبرسی، ۷۴/۱)

۲. آدم (ع) و فرزندانش جانشین جنیان هستند که قبل از آن‌ها در زمین ساکن بوده‌اند و پس از این که مرتکب فساد و خونریزی شدند، خداوند آن‌ها را هلاک کرد یا تبعید نمود.

اولاً باید گفت این مسئله به وضوح از آیات قرآن قابل استخراج است؛ چرا که:
- «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات، ۵۶)؛ تقدّم ذکر جن بر انس (انسان) دلیل بر این است که جن پیش از انس خلق شده است.

- «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ * وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر، ۲۸-۲۷)

ثانیاً روایتی از ابن عباس نقل شده است که: «در زمین جنیان ساکن بودند، آنان در زمین فساد کردند و خون ریختند، پس هلاک شدند و خداوند آدم (ع) و ذریه‌اش را جانشین آنان ساخت». (طوسی، ۱۳۱/۱) مرحوم طبرسی در تفسیر «جمع البیان» به این مورد نیز اشاره کرده، ولی از راوی این خبر - که ابن عباس باشد - نامی نبرده است. (طبرسی، ۷۴/۱) شیخ ابوالفتوح رازی نیز از عبدالله بن عباس نقل می‌کند:

«برای آنکه از پس قومی بوده که در زمین بودند، ایشان را جانّ گفتند». (رازی، پیشین)
۳. آدم (ع) و فرزندانش جانشین انسان‌هایی هستند که پیش از آنان در روی زمین زیسته‌اند و به دلیل فساد و خونریزی در زمین ریشه کن شدند و نسلشان منقرض شد.

علامه حویزی در تفسیرش روایتی را به نقل از کتاب «علل الشرایع» آورده که سند آن به امام علی (ع) می‌رسد. حضرت می‌فرماید: «... سپس خداوند به فرشتگان فرمود: به جن و سناسی که مخلوقات من روی زمینند، بنگرید، پس وقتی فرشتگان به گناهان و خونریزی و فساد آنان در زمین نگریستند، این مسئله برایشان سخت و بزرگ به نظر آمد و به خاطر خداوند بر اهل زمین خشمگین شدند و بر جانشان تأسف خوردند؛ آنان که نتوانستند

جلوی خشم خود را بگیرند، گفتند: ای پروردگارا! تو [خداوند] شکست ناپذیر، توانا، جبار، قهار و بلند مقام هستی و این مخلوقات ضعیف و خوار تو در زمینت، در قبضه تو هستند، به روزی تو زندگی می‌کنند، از عافیت تو بهره‌مندند، ولی این چنین گناہانی را در حضور تو مرتکب می‌شوند، [خداوند] بر آنچه از آنان می‌شنوی و می‌بینی، تأسف نخور، خشمگین مباش و انتقامت را از آنان مگیر، این کار آنان بر ما نیز گران آمده است و ما این مسئله را در حضور تو گران و سنگین می‌شماریم، پس وقتی خداوند این سخن را از فرشتگان شنید «قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ [گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم]، این خلیفه من، حجت من بر آنها در زمینم بر مخلوقاتم است...» (حویزی، ۱/۵۱)

تعبیر «نسناس» که در این روایات و دیگر روایات آمده، به معنای انسان‌هایی است که پیش از آدم (ع) و ذریه او می‌زیسته‌اند.

آیت الله مکارم شیرازی نیز در تفسیر نمونه این احتمال را به عنوان یکی از اختلافات مطرح، بیان فرموده است. (مکارم شیرازی، ۱/۱۷۲)

۳. چگونگی پی بردن فرشتگان به خونریزی و فساد خلیفه در زمین:

مرحوم طبرسی در تفسیرش چهار احتمال را مطرح نموده که در این جا به آنها می‌پردازیم:

- بسیاری از مفسران می‌گویند: قبل از حضرت آدم (ع) موجودات دیگری زندگی می‌کرده‌اند؛ آنان فساد کردند و خداوند ملائکه را فرستاد تا آنان را برانند و خود به جایشان سکونت پیدا کنند. اکنون فرشتگان می‌پرسند که آیا این آدم نیز مثل جن، خونریزی و فساد می‌کند؟

- سؤال ملائکه فقط برای فهمیدن بوده است، نه در مقام انکار و اعتراض به خدا؛ آنان از خداوند خواستند تا حکمت آفرینش آدم را بفهمند.

- ابن عباس گوید: خداوند به فرشتگان گفته بود که از فرزندان این آدم کسانی خواهند آمد که فساد و خونریزی می‌کنند و پس از آنکه خدا، آدم (ع) را آفرید، فرشتگان سؤال کردند تا بفهمند که آیا این همان آدمی است که خداوند گفته بود ذریه‌اش فساد می‌کنند یا شخصی غیر از اوست؟

- در آیه کریمه چیزی حذف شده است و اصلش این طور بوده است: من، در روی زمین، آدم (خلیفه) می‌آفرینم و می‌دانم که از فرزندانش کسانی هستند که فساد می‌کنند و خون می‌ریزند. پس ملائکه سؤال کردند: ما که جز تقدیس و تسبیح کار دیگری نداریم،

سزاوارتریم تا روی زمین خلیفه باشیم». (طبرسی، ۷۴/۱)

بررسی دیدگاه‌ها

۱. مراد از «خلیفه» در این آیه

به نظر می‌آید از میان چهار قول مطرح شده، قول (ب) بهترین قول است؛ چرا که علامه طباطبایی با استفاده از سیاق آیات پیشین و پسین، نظر خود را بیان فرموده و مهم‌ترین روش و شاید درست‌ترین روش تفسیری، تفسیر آیه به آیه است؛ زیرا آیات قرآن معاضد و یاری‌گر همدیگرند و برخی از آن‌ها برخی دیگر را تصدیق و تأیید می‌کنند. همچنان که بیان کردیم، علامه طباطبایی می‌فرماید: «خلافت نامبرده اختصاصی به شخص آدم (ع) ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترک هستند... دلیل و مؤید این عمومیت خلافت، آیه «إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» (اعراف، ۶۹) و آیه «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (یونس، ۱۴) و آیه «وَوَجَعَلْنَا خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» (نمل، ۶۲) می‌باشد». (طباطبایی، ۱۱۷/۱)

درباره قول (الف) باید گفت از آن‌جا که فرشتگان گفتند، این شخص در زمین فساد می‌کند و خون می‌ریزد، آدم (ع) نمی‌تواند مراد آیه باشد، بلکه فرزندان آدم (ع) هستند که امکان فساد انگیزی و خونریزی را برای ما متصور می‌سازند. پس باید مراد از «خلیفه» در این‌جا، آدم (ع) و ذریه او باشد تا بتوان خونریزی و فساد انگیزی را به ذریه آدم (ع) نسبت داد و مقام خلافت واقعی و اتم معنای جانشینی را به آدم (ع) منتسب کرد.

درباره قول (ج) باید گفت این قول ناقص است؛ چرا که در ادامه اثبات خواهیم کرد که بحث خلافت در مورد خلافت از خداوند است، نه خلافت از آدم (ع) تا مراد آیه تنها فرزندان و نسل آدم (ع) باشد.

درباره قول (د) نیز باید گفت این قول صحیح نیست؛ زیرا اگر مراد از «خلیفه» آدم (ع) و انبیای دیگر باشند؛ و آدم (ع) در این‌جا به عنوان نمونه مطرح شده باشد، دیگر نمی‌توان خونریزی و فساد انگیزی را به کسی نسبت داد؛ چرا که آدم (ع) و دیگر انبیای الهی دارای فضیلت و کرامت اخلاقی و انسانی‌اند و آیه در صدد اثبات این فضیلت حداقل برای آدم (ع) است؛ پس چون فساد انگیزی و خونریزی از آدم (ع) و دیگر انبیای الهی و یا حداقل در این آیه از آدم (ع) به دور است، پس، در این آیه، مراد از خلیفه نمی‌تواند آدم (ع) و انبیای دیگر باشد.

۲. مراد از «خلافت» در این آیه

در میان اقوال (الف)، (ب) و (ج) به نظر می‌رسد که قول (ب) قابل پذیرش است؛ چرا

که سیاق آیهٔ خلافت در این ظهور دارد که مسئله بر سر خلافت از خداوند و نمایندگی او روی زمین است؛ آنچه در وهلهٔ اول، از این آیه به ذهن متبادر می‌شود، مسئلهٔ خلافت از خداوند است و این استظهاری است که به کلام و فحوای سخن و بروز و ظهور آیه نزدیک‌تر و بلکه بهتر است. آیت الله مصباح یزدی در کتاب «انسان شناسی» این قول را پذیرفته و بقیهٔ اقوال را رد نموده است؛ ایشان می‌فرمایند:

«همین که خدا به فرشتگان می‌فرماید: «من» خلیفه [در زمین] قرار خواهم داد، بی آنکه بگوید خلیفه به جانشینی چه کسانی [است]، خود این ظهور دارد که خلافت از خود «من» (خدا) می‌باشد. اگر حاکمی اعلام کند: من جانشینی تعیین خواهم کرد، آنچه ابتداءً به ذهن می‌آید، این است که به جای خود، خلیفه تعیین می‌کند. گذشته از این، می‌خواهد مطالبی برای فرشتگان بیان کند که برای دریافت امر سجده آماده شوند. هنگامی که خدا می‌خواهد به فرشتگان بگوید: در نظر دارم موجودی بیافرینم، قاعدتاً باید آن را معرفی کند که این موجود چیست و یا اشاره کند که چرا باید آن‌ها بر او سجده کنند، مناسب مقام، معرفی و فراهم آوردن زمینهٔ اطاعت امر است. پس مناسب است بگوید: موجودی خلق خواهم کرد که خلیفهٔ خود من است و شما باید بر او سجده کنید. اگر تنها بگوید که موجودی است که جای دیگران را می‌گیرد، گفتن ندارد. این وجهی است که جانشینی خدا را اثبات می‌کند.» (مصباح یزدی، ۳۶۴)

ایشان وجه دیگری را برای این مسئله ذکر کرده است:

«وجه دیگر که مسئلهٔ مهم‌تری است این که: هنگامی که خدا می‌فرماید می‌خواهم موجودی بیافرینم که خلیفهٔ من است، فرشتگان می‌گویند: آیا کسی را خلیفه می‌کنی که افساد و خونریزی خواهد کرد در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم. این، یک درخواست مؤدبانه است حاکی از این که بهتر است ما را خلیفه کنی نه موجودی خونریز را. از جملات بعدی که خدا به آن‌ها می‌فرماید «انبیونی بأسماء هؤلاء إن کنتم صادقین» (بقره، ۳۱) می‌توان دریافت که فرشتگان، ادعایی داشته‌اند که قابل صدق و کذب بوده است. (... إن کنتم صادقین) یعنی چه؟ آن‌ها در چه چیز اگر صادقند جواب دهند؟ ظاهراً یعنی: اگر راست می‌گویید که شما بهتر لایق خلافت هستید، به من خبر دهید. و ظاهراً آنچه فرشتگان را مجاب کرد همان بود که دانستند آدم دانشی دارد که آن‌ها ندارند؛ پس معلوم می‌شود که آنان ادعا داشتند که لا یَقْتَرِنُدْ. اینک به نتیجهٔ نهایی می‌رسیم: اگر صرفاً مسئلهٔ جانشینی کسی از کسی بود (و نه جانشینی خدا)، دیگر چه نیازی بود به این که فرشتگان، بر لیاقت خود تأکید کنند؟ آن‌ها که مزاحم انسان نیستند و آن‌ها نیز آفریدهٔ خدایند. پس آنان به

رسیدن به مقام ارجمندی طمع داشتند و این چیزی جز خلافت إلهی نمی‌تواند بود. (مصباح یزدی، ۳۶۵ - ۳۶۴)

علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» در ردّ قول (الف) و (ج) و پذیرش قول (ب) گوید: «زمینه و سیاق کلام به دو نکته اشاره دارد، اول این که منظور از خلافت نامبرده، جانشینی خدا در زمین بود نه این که انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شود که در آن ایام منقرض شده بودند و خدا خواسته انسان را جانشین آن‌ها کند، همچنان که بعضی از مفسران این احتمال را داده‌اند...». (طباطبایی، ۱۱۷/۱)

آیت الله مکارم شیرازی می‌فرمایند:

«همچنین مسئله «تعلیم أسماء» به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد، قرینه روشن دیگری بر این مدعاست و نیز خضوع و سجود فرشتگان در مقابل آدم شاهد این مقصود است! به هر حال خدا می‌خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته مقام خلافت إلهی و نمایندۀ «الله» در زمین شود». (مکارم شیرازی، ۱۷۲/۱)

«در حدیثی که از امام صادق (ع) در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندان سزاوارترند که خلفای إلهی در زمین و حجت‌های او بر خلق بوده باشند». (مکارم، ۱۷۳/۱)

۳. دربارهٔ چگونگی پی بردن فرشتگان به خونریزی و فساد خلیفه روی زمین

از میان اقوال (الف)، (ب)، (ج) و (د)، قول (د) قابل پذیرش نیست؛ چرا که طبری در تفسیرش روایتی را نقل کرده که نشان می‌دهد خداوند پس از آنکه جعل خلیفه کرده، از فساد و خونریزی انسان روی زمین به ملائکه خبر داده است. طبری از ابن عباس و ابن مسعود و نیز گروهی از صحابه نقل کرده است:

«خداوند تعالی به فرشتگان گفت: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» سپس فرشتگان گفتند: پروردگارا! آن خلیفه چگونه خلیفه‌ای است؟ خداوند فرمود: آن خلیفه ذرّیه‌ای دارد که در زمین فساد می‌کنند، نسبت به یکدیگر حسد ورزی می‌کنند و برخی از آن‌ها برخی دیگر را می‌کشند». (طبری، ۴۵۲/۱ - ۴۵۱)

اینکه گفتیم آدم (ع) و ذرّیه‌اش جانشین خداوندند، نافی این نیست که پیش از آدم (ع) موجودات دیگری بوده باشند. شواهد این مطلب را در بخش مراد از «خلافت»، سه قسمت قول (الف) بیان نمودیم. پس قول (الف) نیز قابل پذیرش است.

قول (ب) را این گونه می‌توان پذیرفت که فرشتگان اجمالاً از آینده آدم خبر داشتند و این برایشان جای سؤال بود که چگونه آدم (ع) با آن فرضی که از خونریزی و فساد او در زمین در ذهنشان بود - می‌تواند خلیفه خدا باشد؛ از سویی بیان کردیم که آدم (ع) و ذریه‌اش خلیفه خدایند نه تنها آدم (ع). از این‌جا شاید بتوان دریافت که ملائکه «خلیفه» را تنها آدم (ع) می‌دانستند، ولی خداوند به گونه‌ای به آن‌ها فهماند که مقام خلافتش برای آدم (ع) و ذریه‌اش می‌باشد، خداوند حکمت آفرینش آدم (ع) را با تعلیم «اسماء» بر آدم (ع) و سپس عرضه داشتن آن بر ملائک به آنان گفت، پس اکنون می‌توان ادعا کرد سؤال فرشتگان از باب فهم حکمت آفرینش آدم (ع) بوده است. پس این احتمال راه پذیرش قول (ب) را بریمان می‌گشاید.

قول (ج) نیز تقریباً به قول (ب) بازگشت دارد؛ چرا که باز هم سخن بر سر دانستن حکمت آفرینش آدم (ع) است و این از آن رو است که - طبق قول ابن عباس - خداوند اجمالاً به ملائک گفته بود که از فرزندان این آدم کسانی خواهند آمد که فساد و خونریزی می‌کنند. پس این قول نیز قابل پذیرش است.

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیرش نظرات مختلف و محتمل درباره چگونگی اطلاع ملائک از فساد و خونریزی «خلیفه» را آورده است؛ مورد اول همان احتمال (ج) می‌باشد که مرحوم طبرسی بدان اشاره کرد. (طبرسی، ۱/۷۴) مورد دوم را طبرسی مورد اشاره قرار نداده بود. مورد سوم نیز همان احتمال (الف) می‌باشد که مرحوم طبرسی بیان فرمود. (طبرسی، ۱/۷۴) آیت الله مکارم شیرازی مورد دوم را این گونه بیان می‌کند:

«برخی احتمال داده‌اند که ملائکه خودشان این مطلب را از کلمه «فی الأرض» (در روی زمین) دریافت کرده‌اند؛ زیرا می‌دانستند انسان از خاک آفریده می‌شود و ماده به خاطر محدودیتی که دارد، طبعاً مرکز نزاع و تزاخم است؛ زیرا جهان محدود و مادی، نمی‌تواند طبع زیاد طلب انسان‌ها را اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند، باز ممکن است سیر نشود، این وضع مخصوصاً در صورتی که توأم با احساس مسئولیت کافی نباشد، سبب فساد و خونریزی می‌شود». (مکارم شیرازی، ۱۷۴ - ۱۷۳)

آیت الله مکارم شیرازی در مورد سه احتمالی که بیان کرده است، می‌گوید:

«این تفسیرهای سه گانه چندان منافاتی با هم ندارند؛ یعنی ممکن است همه این امور سبب توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد و اتفاقاً این یک واقعیت بود که آن‌ها بیان داشتند و لذا خداوند هم در پاسخ، هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد در کنار این واقعیت، واقعیت‌های مهم‌تری درباره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند!». (مکارم، ۱۷۴)

مفهوم خلافت الهی آدم(ع) و ذرّیه او

مطالبی از سوی اندیشمندان اسلامی درباره مفهوم مقام خلافت الهی آدم(ع) و ذرّیه او مطرح شده است که اکنون به آنها می‌پردازیم و این خود، با فرض صحت مطالب پیشین است:

آیت الله مکارم شیرازی می‌فرماید:

«خواست خداوند چنین بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان؛ خواست او این بود که تمامی زمین و نعمت‌هایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد. نیروها، گنج‌ها، معادن و همه امکاناتش را». (مکارم، ۱۷۲-۱۷۱) ایشان، در ادامه، ویژگی این موجود را این گونه بیان می‌کند:

«چنین موجودی می‌بایست سهم وافری از عقل و شعور و ادراک و استعداد ویژه‌ای داشته باشد که بتواند رهبری و پیشوایی موجودات زمین را بر عهده گیرد». (مکارم، ۱۷۲)

علامه محمد تقی جعفری(ره) در کتاب «ترجمه و تفسیر نهج البلاغه» می‌فرماید:

«مقصود از خلیفه در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (من در روی زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) نمونه‌ای از عظمت‌ها و صفات الهی است که در آدم و نسل او تجلی می‌نماید. این معنی برای خلیفه با نظر به تعلیم اسماء و دستور به سجده ملائکه برای آدم مناسب‌تر و منطقی‌تر به نظر می‌رسد، نه خلیفه به معنای جانشینی به مفهوم معمولی آن که برای خدا قابل تصور نیست و نه جانشین از موجوداتی که در روی زمین بوده‌اند». (جعفری، ۱۵۰/۱۲)

عبدالله نصری نیز در کتاب «مبانی انسان شناسی در قرآن» نظر علامه جعفری را پذیرفته و می‌گوید:

«خدا انسان را خلق کرده و پرتوی از صفات خود را در او متجلی ساخته است تا آدمی بتواند به مقام کمال نایل آید. به بیان دیگر، انسان جلوه جامعی است از اسماء و صفات خداوندی؛ یعنی پرتوی از همه اسمای حسنی^۱ و صفات کمالیه حق تعالی را داراست و به خاطر همین دارا بودن اسماء و صفات الهی است که قرآن کریم از او تعبیر به خلیفه الله نموده است. از لوازم مقام خلافت اللهی انسان نیز تصرف در امور تکوینی عالم است؛ یعنی انسان به واسطه این مقام که خدا به او اعطا کرده است، می‌تواند دخل و تصرف در زمین کرده و از مواهب آن بهره‌ور گردد». (نصری، ۴۵۲)

آیت الله حائری در مقاله «خلافت در قرآن» می‌فرماید:

«قدر متیقن از دلالت آیه شریفه به حسب ظاهر، این است که این خلیفه و جانشین، همان قدرت و توانایی الهی را بآذنه و إعطائه و قیمومیت، تا حدی که دخالت در تکمیل نفوس مستعده دارد، دارا می‌باشد و در هر عصری به مصالح بندگان خدا قیام می‌کند، چه ظاهر باشد و حکومت ظاهری داشته باشد یا ظاهر باشد بدون حکومت یا آنکه از انظار نوع مردم غایب باشد». (مرتضی حائری، ۱۹/۱۱)

آیت الله سبحانی می‌فرماید:

«مقصود از نیابت چنان که دانشمندان فن فرموده‌اند، نیابت در اسما و صفات خدا است. مثلاً بشرِ قادر، نماینده خدا و حاکی از قدرت بی‌پایان او است. بشرِ دانا، نماینده او و حاکی از علم بی‌پایان اوست. واضح‌تر بگوییم: نیابت بشر از خالق خود، این است که او به وسیله اوصاف خود از اوصاف بی‌پایان مقام ربوبی حکایت می‌کند و حاکی اوصافِ حق، لازم نیست که پیوسته معصوم باشد». (سبحانی، ۱۴۰)

مؤلف «تفسیر موضوعی قرآن کریم» می‌فرماید:

«انسان، آیت، مظهر و خلیفه خدایی است که در وی ظهور کرده است و خلافت در چنین موردی بدان معناست که خداوند بالاصالة بر هر چیز محیط است و خلیفه خدا که انسان کامل است، بالعرض؛ چون معنای خلیفه آن است که مظهر مستخلف عنه باشد و کار مستخلف عنه را بکند؛ پس خدایی که بر همه چیز محیط است، آثار قدرتش، از دست انسان کامل ظهور می‌کند و این انسان کامل که مظهر آن اصل است، نیز بر همه چیز محیط می‌شود. آثار احاطه تامه حق از نیروهای ادراکی و تحریکی انسان که خلیفه اوست، ظاهر می‌شود و این اوج مقام انسانیت است که نمی‌شود او را متوقف و محدود کرد. انسان کامل غیر متناهی بالعرض بوده، آیت خداوندی است که غیر متناهی بالذات است، چنان که حقیقت بهشت که پایان ندارد، آیت رضوان و رحمت بی‌انتهای حق است». (جوادی آملی، ۱۲۹/۶ - ۱۲۸)

ایشان در ادامه بحث می‌فرمایند:

«حجّت حق و انسان کامل بر اساس «بِیْمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» [مفاتیح الجنان، دعای عدیله] در همه جا حضور دارد. امکان ندارد که خداوند «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» باشد و خلیفه او در بعضی از امور بی‌شأن و کار باشد. خلیفه الله کسی است که وجودش از زمین تا دورترین نقطه آسمان را، چون شجره طوبی^۱ پر کرده باشد... انسان کامل، آیینۀ تمام نمای حق است، همه صفات و اسمای الهی در آن ظهور می‌کند». (جوادی آملی، ۱۳۷)

درجات خلافت اللہی

آیت الله جوادی آملی در تبیین درجات خلافت إلهی می‌فرماید:

«خلافت إلهی درجات متعدد دارد؛ زیرا خداوند ظهورهای متفاوت دارد و خلیفه تام خلیفه‌ای است که کار خدای سبحان را در همه شئون جهان امکان انجام دهد و چون خدای سبحان، علیم است، انسان کامل هم باید مظهر تام آن علیم بالذات باشد و چون قادر است که در جهان تکوین هر چه بخواند، انجام دهد، انسان کامل هم مظهر این قدرت و خلیفه این قدیر است و هر چه در جهان تکوین بخواند، به اذن خدا انجام می‌دهد... . بنابراین، انسان کامل، خلیفه خداست هم در اوصافی که ذاتی است و هم در اوصاف فعلی و هم در آثار. به این معنا که ذات خلیفه، ذات خداست، صفاتش صفات خدا و افعالش افعال خداست و معنای خلافت در این سه مرحله، مظهریت خواهد بود. ذات انسان کامل، مظهر ذات حق، صفاتش مظهر صفات حق و افعالش مظهر افعال حق است و این مقام ویژه انسان است نه غیر انسان ... خداوند درباره آفرینش هیچ موجودی قبلاً به فرشتگان [مطلبی] اعلام نکرده [و نگفته که من می‌خواهم جعل خلیفه کنم] ... اما نوبت به آفرینش انسان کامل که می‌رسد، می‌فرماید: من می‌خواهم جعل خلیفه کنم». (همان، ۱۳۹-۱۳۸)

مصادیق انسان کامل

انسان کامل -همچنان که بیان شد- ویژگی‌های گوناگونی دارد که شاید مهم‌ترینش راهنمایی و رهبری باشد.

حضرت علی (ع) در «نهج البلاغه» پیرامون توصیف انسان کامل و به تعبیری در توصیف خویش و یازده امام دیگر از نسل خویش این گونه باب سخن می‌گشاید:

«به راهنمایی ما از تاریکی در آمدید، و به ذرّه برتری برآمدید. از شب تاریک برون شدید - و به سپیده روشن درون شدید - کر باد گوسی که بانگ بلند را نشنود! و آنکه بانگ بلند او را کر کند، آوای نرم در او چگونه اثر کند؟! دلی که از ترس خدا لرزان است، پایدار و با اطمینان است. پیوسته پیمان شکنی شما را می‌پاییدم و نشان فریفتگی را در چهره‌تان می‌دیدم. راه دینداران را می‌پیمودید و آن نبودید که می‌نمودید. به صفای باطن درون شما را می‌خواندم و بر شما حکم ظاهر می‌راندم. بر راه حق ایستادم و آن را از راه‌های گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم. حالی که می‌پویدید و راهنمایی نمی‌دیدید، چاه می‌کندید و به آبی نمی‌رسیدید؛ و این اشارت است که گویاتر از صد مقالت است. روی رستگاری نبیند آنکه خلافت من گزیند؛ چه از آن روز که حق را دیدم، در آن دودل نگردیدم. بیم

موسی نه بر جان بود که بر مردم نادان بود، مبدا گمراهان به حیلت چیره شوند و بر آنان امیر. امروز حق و باطل آشکار است و راه عذر بر شما بسته، و آنکه بر لب جوی نشسته است، از بیم تشنگی رسته». (شریف رضی، ۱۲، خطبه چهارم)

انبیاء و رسولان الهی و ائمه عصمت و طهارت (ع) همگی انسان‌های کاملی هستند که از مقام خلافت الهی برخوردارند. هر کس بتواند خود را به مقام اینان نزدیک کند، به بالاترین مقام خلافت الهی نزدیک‌تر خواهد شد. این ابر آدمیان همچنان ابر خلیفه‌اند و هر کس بیشتر مجاهده با نفس کند و بیت خویش را برای معبود راستین پاک و مطهر کند، بیش‌تر به مقام خلافت الهی نزدیک می‌شود، ولی نباید از این غافل بود که مصداق اتم و اکمل این مقام همین امامان، انبیاء و رسولان الهی‌اند که «خلافت الهی» به یمن وجود آنان و افاضه و تقدیر الهی، ظهور ابلغ و أظهر یافته است و تا نهایت تاریخ بر چسب «خلافت الهی» در معنای أظهر و اتم آن بر پیشانی این بزرگ مردان است.

نتیجه‌گیری

چنان که بیان شد، مصداق «خلیفه» در این آیه، حضرت آدم (ع) و ذریه او هستند؛ از میان ذریه ایشان، تنها انبیاء و اولیای الهی و امامان معصوم (ع) خلفای بر حق خداوندند و اینان هستند که مصداق برتر و به تعبیری ابر مصداق انسان کامل‌اند. اینان همان مخلصانی هستند که به بالاترین درجه کمال رسیده‌اند تا در جرگه انسان‌های کامل در آیند. از آنچه گفتیم این نیز مستفاد است که از ذریه حضرت آدم (ع) آنان که خود را به درجه انسان کامل نزدیک کرده‌اند نیز شایستگی مقام «خلافت الهی» را دارند، ولی اینان به میزان تقرب و نزدیکی‌شان به مقام «انسان کامل» می‌توانند خلیفه خداوند روی زمین باشند. اینان مصداق انسان کامل نمی‌باشند، بلکه از مصداق «خلیفه الله» هستند و همان‌طور که گفتیم، «خلیفه الله» خود، درجات گوناگونی دارد که بالاترین درجه آن همان «انسان کامل» است که انبیا و ائمه (ع) در این رتبه‌اند. گفتنی است در میان کسانی که به مقام «انسان کامل» رسیده‌اند، تفاوت و تمایز مقامی وجود دارد؛ یعنی برخی مصداق کامل و برخی مصداق اکمل و اتم هستند که طبق نظر شیعه از میان تمام انبیای الهی و ائمه (ع) حضرت محمد (ص) مصداق اکمل انسان کامل است و پس از او ائمه (ع) هستند؛ دیگر انبیای الهی مصداق کامل مقام «انسان کامل» هستند. پس طبق آنچه بیان کردیم، «خلیفه الهی» درجات مختلف دارد که بالاترین آن، از آن «انسان کامل» است و «انسان کامل» نیز مصداق کامل و اکمل دارد.

منابع

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ ه.ق
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تحقیق: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر و دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۸ ه.ق / ۱۹۶۸ م
۳. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲ ش
۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، سیره پیامبران (ع)، تنظیم و نگارش: علی اسلامی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۶ ش
۵. حویزی، عبد علی بن جمعة؛ تفسیر نور الثقلین، تصحیح و تعلیق و اشراف: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، المطبعة العلمیة، ۱۳۸۳ ش
۶. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ ش
۷. راغب اصفهانی، المفردات لالفاظ القرآن؛ تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق: الدار الشامیة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۶ ه.ق
۸. زمخشری، جار الله محمود؛ اساس البلاغة، تحقیق: استاد عبدالرحیم محمود، [بی جا]: دفتر تبلیغات اسلامی، [بی تا]
۹. سبحانی، جعفر، تفسیر صحیح آیات مشکله (بحث‌های جعفر سبحانی)، تنظیم و نگارش: هادی خسروشاهی، تهران، مؤسسه نشر و تبلیغ، ۱۳۶۴ ش
۱۰. شرتونی، سعید؛ أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، تهران، دارالأسوة للطباعة و النشر التابعة لمنظمة الأوقاف و الشؤون الخیریة، ۱۴۱۶ ه.ق / ۱۳۷۴ ش
۱۱. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش
۱۲. طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۸۹ ش
۱۳. طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح: ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۸۲ ش
۱۴. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق و تعلیق: محمود

- محمد شاکر، مصر، دارالمعارف، ۱۳۷۴ ش
۱۵. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵ ش
۱۶. طنطاوی، محمد سید؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، مصر، دار نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۹۷ م
۱۷. طوسی، محمد بن الحسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، [بی تا]
۱۸. فراهیدی، خلیل بن أحمد، ترتیب کتاب العین، تحقیق، دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم السامرائی، تصحیح: استاد اسعد طیب، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ه.ق
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه.ق
۲۰. مراغی، أحمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۵ م
۲۱. مصباح یزدی، محمد تقی، معارف قرآن: خدائشناسی - کیهان شناسی - انسان شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۷۶ ش
۲۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری (۱)، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ش
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۸ ش
۲۴. نصری، عبدالله، مبانی انسان شناسی در قرآن، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹ ش
۲۵. مرتضی حائری، خلافت در قرآن، بیانات، ۱۱، پاییز ۱۳۷۵ ش